

## از آبادان تا مادرید

نگاهی به رمان رئال مادرید

● آزاده نجفیان

دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه شیراز / Azade.najafian@gmail.com

### چکیده

رئال مادرید جدیدترین کار محمد طلوعی است. او این بار تلاش کرده است تا بخت خود را در خلق اثری در حوزه رمان نوجوان بیازماید. در این نوشته سعی شده است تا رمان مذکور از جنبه‌های مختلف مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

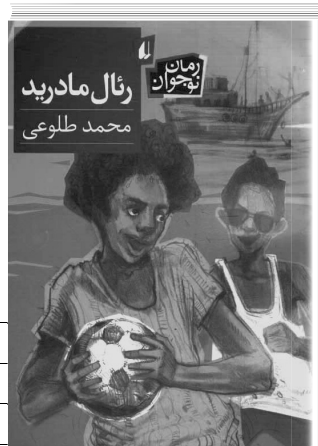
### کلیدواژه

رئال مادرید، عناصر داستان، نقد.

### مقدمه

در سال‌های نخستین نوجوانی، یکی از بزرگ‌ترین آرزوهایم فوتبالیست شدن بود! فوتبال با خودش شهرت و ثروت می‌آورد و از همه مهم‌تر این فرصت را به آدم می‌داد تا دیده شود: پررنگ و درخشان. بعدها فهمیدم فوتبال و فوتبالیست شدن راه میان‌بری است که خیلی‌ها آرزوی طی کردن آن را دارند. فوتبال گاهی آخرین و چه بسا تنها راه دیده شدن برای آدم‌های با استعداد و بلندپروازی است که شرایط مناسب دیگری برای پیشرفت و شهرت ندارند.

اگر پسر نوجوانی باشید، سرتان پر از خیال و آرزو باشد و در آبادان پرافتخار هم زندگی کنید؛ هیچ چاره‌ای به جز فوتبالیست شدن برایتان باقی نمی‌ماند! رئال مادرید داستان نوجوانان پرشوری است که برای رسیدن به آرزوی بزرگ زندگی‌شان، یعنی بازی در تیم نوجوانان رئال مادرید، حاضرند هر خطری را به جان بخرند؛ از قاچاقی به دبی رفتن تا سرگردانی در دریا و شهر غریب، از تحمل گرسنگی و تشنگی تا فرار از تعقیب پلیس بین‌الملل! رئال مادرید داستان سفر ادیسه‌وار دوازده نوجوان است که به دبی می‌روند تا شانسشان را امتحان کنند؛ شاید رؤیاهایشان در عالم بیداری به حقیقت پیوندند.



طلوعی، محمد. رنال مادرید. تهران: افق، ۱۳۹۳.
قطع رقعی، ۱۷۱ صفحه. شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۶۹-۹۹۹-۴

فصلنامه نقد کتاب

تور و نوبان

سال دوم، شماره ۵  
بهمن ۱۳۹۴

۴۲

### حلقه‌های تور نویسنده: طرح داستان

داستان شروع خوب و پرهیجانی دارد. نویسنده بدون هیچ مقدمه‌ای مستقیم داستان را با حادثه شروع و خواننده را به دل ماجرا پرتاب می‌کند. آشنایی ما با زندگی گذشته این ۱۳ نفر و اتفاقاتی که آنها را به ساحل کشیده و منتظر نگه‌داشته است، به تدریج در طول داستان اتفاق می‌افتد. نویسنده مرتب به عقب برمی‌گردد و حوادث را مرور می‌کند. این شگرد، علاوه بر اینکه در طرح کلی داستان دیده می‌شود، در ساختار هر فصل نیز خود را نشان می‌دهد؛ به این معنا که در ابتدای هر فصل، اتفاق مهمی که خواننده از فصل قبل برای آن آماده شده است، ارائه می‌شود و بعد، حوادث و ماجراهایی که این اتفاق را رقم زده‌اند، به اطلاع خواننده می‌رسد.

استفاده از این تکنیک (شروع از نقطه اوج و استفاده از فلش‌بک برای بیان حوادث پیشین) محاسن و معایب خاص خود را دارد. از جمله نکات مثبت این روش، بالا رفتن سرعت خواندن کتاب و جلوگیری از کسل و بی‌حوصله شدن خواننده است؛ اما همین سرعت زیاد موجب می‌شود که خیلی زود داستان از هیجان لازم تخلیه، و آن تعلیقی که لازمه رمانی ماجراجویانه است از آن گرفته شود. گره‌گشایی از هر فصل در ابتدای فصل بعدی، فرصت خیال‌پردازی را از خواننده می‌گیرد و همه‌چیز را حاضر و آماده در اختیار او می‌گذارد. از سویی، استفاده مکرر از این تکنیک در اکثر فصل‌ها، جذابیت خود را از دست می‌دهد و باعث می‌شود تا خواننده به راحتی دست نویسنده را بخواند و رفتار او را پیش‌بینی کند. چنین به نظر می‌رسد که به کار بردن این روش، نویسنده را در دایره‌ای خودساخته اسیر کرده است و برای او چاره‌ای جز تکرار و توصیف ماجرا به نحوی خاص باقی نگذاشته است. نویسنده ابتدا خلاصه اتفاقاتی را که قرار است در آن فصل روی بدهد می‌آورد، بعد شروع به

نویسنده ابتدا خلاصه اتفاقاتی را که قرار است در آن فصل روی بدهد می‌آورد، بعد شروع به مرور حلقه‌هایی از حوادث می‌کند که ماجرا را به نتیجه ابتدای فصل رسانده‌اند

مرور حلقه‌هایی از حوادث می‌کند که ماجرا را به نتیجه ابتدای فصل رسانده‌اند. این اطناب و تکرار، آن هم برای داستانی که اصل آن بر سفر و ماجراجویی بنا نهاده شده است، ضربه جبران‌ناپذیری به شمار می‌آید و مثل روزنه کوچکی در یک بالن بزرگ و زیبا، به تدریج هیجان اثر را تخلیه می‌کند تا جایی که در نهایت چیزی به جز رویه زیبای بالن باقی نمی‌ماند.

برعکس شروع قوی و هیجان‌انگیز داستان، طلوعی پایانی شتابزده و ناقص را برای داستان رقم زده است. ماجرای که به تدریج در طول اثر باز و گسترده شده است، ناگهان در دو فصل، بسیار خلاصه و سریع، جمع‌وجور می‌شود. به محض پایان مسابقه، بچه‌ها به ساحل برمی‌گردند و یک روز تمام منتظر لنج ناصر ناخدا می‌مانند، اما با اینکه این صحنه دقیقاً مشابه یکی از صحنه‌های شروع سفر بچه‌هاست، ولی نویسنده این بار تنها به گزارش کردن شتابزده این یک روز کفایت می‌کند و به سرعت بچه‌ها را به ناصر ناخدا و لنج می‌رساند. انگار نویسنده می‌خواهد پیش از آنکه هیجان نقطه اوج داستان از بین برود، آن را به پایان برساند؛ اما این شتاب‌زدگی، خرده‌روایت‌های کتاب را ناقص باقی می‌گذارد. طلوعی فقط به گفتن این موضوع در چند جمله آن هم در سه فصل آخر اکتفا می‌کند که آقا جلالی دیگر موفق به دیدن مریم‌خاله و نسیم نمی‌شود و آنها حتی فرصت خداحافظی با ابو را هم پیدا نمی‌کنند.

البته تلاش نویسنده برای آفریدن پایانی باز که به خواننده فرصت خیال‌پردازی درباره سرنوشت بچه‌ها را می‌دهد، قابل توجه است: «داستان هر کدامشان با آن یکی فرق داشت. وقتی در راه برگشت، توی خن، همه خوابشان برد، داستان‌ها از هم دورتر و دورتر می‌شدند. توی یکی از داستان‌ها رفته بودند اسپانیا با جوانان بارسلون بازی کرده بودند. فکر می‌کردند کاش اسم‌های بیشتری از روی نقشه‌های دیوار آن خانه حفظ کرده بودند که بشود داستان‌ها را درست‌تر تعریف کرد. همین را توی لنج خواب می‌دیدند، یک سفر دیگر را.» (ص. ۱۳۵)

نکته دیگری که باید درباره طرح رئال مادرید به آن اشاره کرد، حضور پررنگ و سرنوشت‌ساز «اتفاق و شانس» در داستان است. حضور ناگهانی ابو که یک فوتبالیست مشهور آبادانی و دوست آقا جلالی است، درست در ناف دبی و دقیقاً در زمان و مکانی که بچه‌ها سرگردان، بی‌پناه و گرسنه‌اند، بسیار عجیب و غیرمنتظره است. گویی ابو ناگهان از آسمان بر آنها نازل می‌شود تا از بچه‌ها دستگیری کند. از سوئی، اینکه تیم ذخیره رئال مادرید به راحتی می‌پذیرد تنها به خاطر ابو و در کوتاه‌ترین بازه زمانی، با یک تیم ناشناس بازی کند، از دیگر اتفاقات شگفت‌انگیز این داستان است که از باورپذیری آن کم می‌کند.

### کهن‌الگوها و کلیشه‌ها

کهن‌الگوی سفر، یکی از قدیمی‌ترین بن‌مایه‌های داستانی است. قهرمان، برای رسیدن به هدف خود، ناگزیر از طی کردن راهی طولانی و روبه‌رو شدن با مشکلات و اتفاقاتی است

که به او در شناخت خود و بالا بردن مهارت‌هایش کمک می‌کند. به بیان دیگر، سفر در دنیای بیرون، درنهایت به سفری در درون قهرمان می‌انجامد که او را به شخصیتی متفاوت از آنچه در شروع سفر بود، تبدیل می‌کند.

تیم سرشیر به همراه مربی خود، آقا جلالی، برای رسیدن به هدف خود قصد سفر می‌کنند. آنها باید قاچاقی به دبی بروند؛ پس سوار لنج ناصر ناخدا می‌شوند، برای اینکه گیر پلیس دریایی نیفتند، مجبور می‌شوند مسافتی طولانی را دسته‌جمعی شنا کنند، در بیابان تشنه و سرگردان به دنبال آب و آبادانی بگردند، در شهر راه‌حلی برای بی‌پولی، غلبه بر گرسنگی و آوارگی بیابند و درنهایت با تیم نوجوانان رئال مادرید روبه‌رو شوند و به خانه بازگردند.

در پایان این سفر، تیم سرشیر به خودباوری می‌رسد و موفق می‌شود تصویری روشن از خود و خواسته‌هایش پیدا کند اما در بین اعضا، تحول بهرام از بقیه روشن‌تر و ملموس‌تر است. برخلاف نوجوانان، آقا جلالی در پایان این سفر، دگرگونی چشم‌گیری ندارد و همان مربی سرخوش و خالی‌بندی است که با ندانم‌کاری خود بچه‌ها را دچار چنین گرفتاری‌ای کرده‌است.

پیش از پایان این بحث، باید به این موضوع نیز اشاره کرد که رئال مادرید داستانی است با محوریت فوتبال. به همین دلیل استفاده از اصطلاحات مربوط به این ورزش در داستان کاملاً طبیعی است. طلوعی نیز بسیار هوشمندانه و بجا از این اصطلاحات و توصیفات به‌ویژه در فصل‌های مسابقه دو تیم استفاده کرده‌است. صحنه بازی تیم رئال و سرشیر، یکی از قوی‌ترین و هیجان‌انگیزترین بخش‌های کتاب به شمار می‌آید؛ اما همین موضوع باعث شده است تا کتاب حتی در بین نوجوانان نیز مخاطب خاصی داشته باشد. به این معنی که کسانی که علاقه یا اطلاعاتی درباره فوتبال ندارند، احتمالاً آن‌طور که باید با این اثر ارتباط برقرار نخواهند کرد یا حتی ممکن است بخش‌هایی از کتاب را نفهمند. هرچند این موضوع به‌تنهایی ایرادی برای کتاب محسوب نمی‌شود، اما ناخودآگاه داستان را به کتابی «مردانه» تبدیل می‌کند که به‌سختی جایی برای نزدیک شدن دختران جوان به آن و لذت بردن از خواندن آن باقی می‌گذارد.

### بازی با موم: شخصیت و شخصیت‌پردازی

در نخستین صفحه کتاب نقشه‌ای از زمین فوتبال کشیده شده که در آن جایگاه هر یک از اعضای تیم و شخصیت‌های اصلی داستان در زمین فوتبال مشخص شده است. این ابتکار زیبایی نویسنده هم ذهن خواننده را پیش از شروع کتاب برای ورود به داستان آماده می‌کند، هم نمایی کلی از شخصیت‌ها در اختیار خواننده قرار می‌دهد. علاوه بر این موضوع، این نمودار حکم نقشه راهنمایی را بازی می‌کند که در هنگام خواندن کتاب، هرگاه صحبتی درباره یکی از شخصیت‌ها شد، با مراجعه به آن می‌توان به نقش او در مسابقه یا در پیشبرد ماجراهای داستانی بهتر آگاهی یافت.

نویسنده تلاش کرده‌است تا با ایجاد لحن برای شخصیت‌ها به آنها تشخص ببخشد؛ اما تنها تا حدودی تلاش او در مورد حمود و لهجه کم‌وبیش آبادانی او موفقیت‌آمیز بوده‌است

شخصیت‌ها به‌تدریج با پیشرفت داستان به خواننده معرفی می‌شوند، اما فقط بهرام و حمود در ذهن می‌مانند و جای خود را در پیشبرد ماجراها پیدا می‌کنند. شاید به این دلیل که حمود و بهرام، برخلاف دیگر اعضای تیم، با کنش‌هایشان به خواننده معرفی می‌شوند نه به‌واسطه توصیف نویسنده از آنها و به همین دلیل در ذهن ماندگارتر و شکل‌یافته‌تر هستند.

آقا جلالی تنها شخصیت بزرگسال داستان است که بچه‌ها به او اعتماد کامل دارند، هر حرفش را بی‌شک و پرسش (حتی اگر دروغی واضح باشد) می‌پذیرند و در کنار اوست که به‌معنای واقعی یک تیم می‌شوند؛ اما آقا جلالی خود نوجوانی بیش نیست. مردی که بدون هیچ فکر و برنامه‌ای بچه‌ها را قاچاقی به دبی می‌برد، وقتی اتفاقات پیش‌بینی نشده رخ می‌دهد دست‌وپایش را گم می‌کند و درنهایت باز هم طی یک عمل ناگهانی و حساب‌نشده، دست به دزدیدن دخترش می‌زند و همه را به دردسر می‌اندازد. شاید بزرگ‌ترین تحولی که در طول این سفر برای بچه‌ها اتفاق می‌افتد، پیدا کردن اعتمادبه‌نفس حتی بدون حضور این بزرگسال نالایق است. هرچند آنها همچنان در پایان داستان آقا جلالی را می‌پرستند، اما بدون او نیز تیم برای خودش موجودیت یافته و بچه‌ها به توانایی خود باور پیدا کرده‌اند.

ابو شخصیت دیگری است که ورود و خروجش در داستان برق‌آساست. او درست وقتی که بچه‌ها در اوج درماندگی هستند، ناگهان ظاهر می‌شود و برایشان جا پیدا می‌کند، در غیبت آقا جلالی ترتیب بازی با رئال را می‌دهد و درنهایت، شرایط و امکان فرار را برای آنها فراهم می‌کند. خواننده در کتاب هیچ اطلاعاتی درباره خود شخصیت ابو، جز اینکه بازیکن سابق صنعت نفت بوده و اکنون برای تیمی در دبی کار می‌کند، نمی‌بیند. ابو کلیدی است که ناگهان از آسمان می‌افتد تا به جبران بی‌مسئولیتی آقا جلالی، سفر بچه‌ها را به سرانجام برساند. وقتی هم که وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، بی‌آنکه از او تشکری کنند یا با او خداحافظی کنند، کنار گذاشته می‌شود و حتی نشانی از خود برای خواننده یا بچه‌ها باقی نمی‌گذارد. انگار ابو گول چراغ جادویی است که فقط برای برآوردن آرزوهای بچه‌ها ظاهر شده‌است و بعد از انجام وظیفه‌اش دود می‌شود و به هوا می‌رود.

مریم‌خاله و نسیم دختر آقا جلالی، نیز کارکردی مشابه ابو در داستان دارند. انتظار می‌رود نسیم که آقا جلالی به‌خاطر او تیم را تا آستانه فروپاشی برده‌است، در روند و پایان‌بندی داستان نقش پررنگ‌تری داشته باشد، اما او نیز نشانی از خود، به‌جز گرمی دست‌هایش در دست‌های آقا جلالی، باقی نمی‌گذارد و به‌سرعت محو می‌شود.

نویسنده تلاش کرده‌است تا با ایجاد لحن برای شخصیت‌ها به آنها تشخیص ببخشد؛ اما تنها تاحدودی تلاش او در مورد حمود و لهجه کم‌وبیش آبادانی او موفقیت‌آمیز بوده‌است. البته گاهی نیز نویسنده فراموش می‌کند که در گفت‌وگوی بین شخصیت‌ها لهجه را لحاظ کند، به همین دلیل گاهی شخصیت‌ها لهجه دارند و گاهی ندارند.

طلوعی در شخصیت‌پردازی بیش از هر ابزار و شیوه دیگری، از توصیف مستقیم

شخصیت‌ها استفاده کرده‌است، به همین دلیل در بیشتر موارد شخصیت‌ها به خواننده معرفی می‌شوند، آن‌هم تنها به همان اندازه که نویسنده لازم می‌بیند و در پیشبرد داستان مؤثر می‌داند.

### راوی همه چیزدان

طلوعی برای روایت داستان خود از زاویه دید سوم شخص یا دانای کل نامحدود استفاده کرده است؛ اما روایت او شکلی از خاطره‌گویی نیز یافته‌است. شاید به این دلیل که راوی از پایان اتفاقات آگاه است و این آگاهی را نه تنها پنهان نمی‌کند، بلکه هر مجالی که می‌یابد به آن اشاره هم می‌کند:

حمود عقب نشسته بود و روی لاستیکی ضرب گرفته بود وای و وای و وای می‌خواند. هیچ چیزی به دهانش نمی‌آمد بخواند، همین‌جوری فقط می‌گفت وای و وای و وای وای. انگار داشت برای چیزهایی که قرار بود سرشان بیاید مرثیه می‌خواند. (ص. ۶۰)

یا:

آقا جلالی سر مریم‌خاله را بوسید و جلوی ورزشگاه پیاده شد، گفت بعد از بازی می‌رود پیش مریم‌خاله و نسیم را می‌بیند، اما نشد برگردد، نشد نسیم را ببیند. (ص. ۱۱۶)

### متن‌ها و بینامتن‌ها

یکی از شیرینی‌های آثار طلوعی، چه آن دسته از داستان‌های او که برای بزرگسالان نوشته شده‌اند و چه همین داستان نوجوانش، طنز ظریفی است که نویسنده از آن استفاده می‌کند. این طنز گاهی در گفتار شخصیت‌ها خود را نشان می‌دهد و گاهی فضای طنزآلودی است که داستان در آن شکل می‌گیرد. ماجراهای *رنال مادرید* در آبادان و برای بچه‌های آبادانی اتفاق می‌افتد. نویسنده هوشمندانه به آن بخش از متن فرهنگی جامعه ما ارجاع می‌دهد که لطیفه‌ها و داستان‌های طنزآلود بسیاری درباره مردم این ناحیه و علاقه ویژه آنها به فوتبال و تیم برزیل وجود دارد. حضور آقا جلالی و خاطرات دروغینی که از پله و علی پروین تعریف می‌کند، این پیش‌زمینه فرهنگی را تقویت می‌کند و فضای طنزآمیزی را می‌سازد که بر کلیت اثر حاکم است و بر جذابیت آن می‌افزاید. از سویی، همین ارجاع بیرونی به متن اجتماعی، خود تولیدکننده معنایی ضمنی برای این داستان است: نکند همه این داستان و اتفاقات بلوفی بزرگ باشد که راوی آن را برای سرگرم کردن خواننده ترتیب داده است؟

ارجاعات بینامتنی نویسنده تنها به ساختن فضای داستانی و معناهای ضمنی ناشی از آن ختم نمی‌شود، بلکه عنوان‌هایی که طلوعی برای هر یک از فصل‌های کتابش برگزیده، نشان از دقت نظر و البته شوخ‌طبعی نویسنده دارد. برای مثال «سفرهای سندباد» که ذهن

خواننده را به ماجراجویی دریایی هدایت می‌کند، یا «جزیره سرگردانی»، «خدمتکاران ازدها»، «خدا ابو را پایه‌توپ آفرید»، «درخت انجیر معابد»، «چه کسی بود صدا زد جمشید»، «وحشت دروازه‌بان از ضربه پنالتی‌زن چپ‌پا» و «فرار بزرگ» که هر یک از این عنوان‌ها به کتاب یا فیلم مشهوری اشاره دارد. حضور این متن‌های فرهنگی در متن کتاب، پیوندی بینامتنی بین *رئال مادرید* و پس‌زمینه‌ای که متن در آن شکل گرفته، برقرار کرده‌است که از نکات مثبت و جذابیت‌های این کتاب به‌شمار می‌آید.

فصلنامه نقد کتاب

نور و نوبان

سال دوم، شماره ۵  
بهار ۱۳۹۴

۴۷

## پایان بندی

محبوبیت و شهرت، یکی از شیرین‌ترین رؤیاهای نوجوانی است که مجالی برای ظهور و بروز می‌گردد. فوتبال یکی از هیجان‌انگیزترین و در ظاهر راحت‌ترین راه‌ها برای رسیدن به این هدف است. *رئال مادرید* کتاب خوبی است چون به نوجوان‌ها این فرصت را می‌دهد تا پایه‌پای اعضای تیم سرشیر که رؤیایی مشابه آنها دارند، این مسیر را طی کنند و از ماجراجویی به همراه آنها لذت ببرند. ماجراهایی که در عالم واقع همیشه ختم به خیر نمی‌شوند.